



## نگاهی در تارک سرای کز آموختگان

درست است که توانایی و بینایی جهانیان، از ریزه‌های دانشی، پدیدار می‌شوند که تک تک کسان فراگرفته‌اند. به درستی می‌توان پذیرفت، دانشی که از اندیشه‌ای، بر زمینه‌ی آزمون‌های انسان، برآید، بر توانایی‌ی همگان می‌افزاید. پهنه‌ی دیدگاه خردمندان، با شراره‌های برخاسته از دانایی، روشن و گسترده می‌شود.

ایمان پوششی بر ندانستن و از ناتوانی در اندیشیدن است. میلیون‌ها انسان، از سست پنداری، از کوتاهنگری، به عقیده‌ای ایمان می‌آورند. انباشت ایمان آنها، از تیرگی‌ی آن عقیده نمی‌کاهد و به بینایی این انبوه نمی‌افزاید.

از برآیند دیدگاه مسلمانان کوچکترین روزنه‌ای، به سوی بینایی، گشوده نمی‌شود. زیرا زاویه‌ی دیدگاه آنها بسته است، بازدهی میلیاردها چراغ خاموش باز هم تاریکی است. دروغی را که همه‌ی جهانیان آن را، چند هزار سال، باور داشته باشند، باز هم یک دروغ است.

سخن از این است: هر جنبشی، که با همیاری‌ی شریعتمداران بجوشد، به حکومتی مردمی نخواهد پیوست. اگر خلافت شیوخ در عربستان با دیدگاه آن مردم سازگار است، این نشان مردمی بودن خلافت نیست و آنکه نشان پسماندگی‌ی عقیده‌ی آن مردم است که خود را عبد الله و شیخی را جانشین الله می‌پندارند.

دگرگونی-هایی که در کشورهای خاورمیانه، مستعمره-های پیشین، روی می‌دهند تنها برای هم‌آهنگ ساختن حکومت این کشورها با سامان جهان امروز است. مردمان تنها چرخهای این جنبش‌ها هستند نه نیروی جنبنده‌ی آنها. این که، سرکردگان این کشورها، با پشتیبانی‌ی زورمندان جهان، سرنگون می‌شوند، نشان آن است که این سرکردگان، با پشتیبانی-ی زورمندان جهان، حکومت می‌کرده‌اند.

کسانی که از جنبش آزادی بخش در مصر و در تونس، یا در این نمونه کشورها، سخن می‌گویند ساده پندارانی هستند فراموشکار، که کشتارهای حکومت اسلامی را، در ایران، از یاد برده‌اند. آنها با گوهر پدیده‌های آزادی، دموکراسی، استقلال بیگانه‌اند و تنها با این سخنان بازی می‌کنند تا خود را روشنفکر نشان بدهند.

در پهنه‌ی هستی، هیچ پدیده‌ای، به خودی‌ی خود، زیبا یا زشت، بزرگ یا کوچک، ارجمند یا خوار نیست. انسان، با ویژگی‌هایی که در سرشت اوست، پدیده‌ها را می‌سنجد، برخی را ستایش



و برخی را نکوهش می کند. زیرا انسان آزاد، افزون بر انگیزه های درونش به خرد آراسته است و از کارکرد خرد، به دانایی و بینایی، سرافراز شده است.

از اندک نشانه هایی که می شناسیم، از دیدگاهی که اندیشمندان بر ما گسترده اند، می توانیم بپذیریم که انسان آزاد، نه پیرو، برای شناسایی زیبایی یا زشتی، بزرگی یا خردی، ارجمندی یا خواری، اندازه ی سنجش است.

از شوربختی، در این زمان، انسان ستیزان، افزون بر این که بر جهانیان حکم می رانند، خرد سرکش مردمان را، به زور ایمان، مهار کرده اند. انسان ستیزان، زشتی و فرومایگی را، به رنگی می نگارد که مردم، از روزنه ی ایمان، آنها را زیبا و گرانبه ببینند.

انسان ستیزان، سرشت پدیده ها را، به کژی به مردمان می آموزند. آنها گوهر آزادی و بردگی را واژگون نشان می دهند. مردمانی که آزادی را گناه و گمراهی می پندارند، آنها بردگی را آزادانه ستایش و به کردار با آزادگان دشمنی می ورزند. ستمکاران حاکم، سیمای خوش زیستن را، از زندگانی مردمانی، به نمایش می گذارند که آن مردمان، در سوی آرمان زورمندان، پیش می روند.

مردمان ستمکش، که خوش زیستن را آرزو دارند، می کوشند تا مانند مردمان خوشکام بیاموزند، مانند آنها بیسندند، مانند آنها پیروانند، مانند آنها بزیند تا مانند آنها خوشبخت بشوند. این مردم، خوش زیستن را، کورکورانه، از پرده های رسانه ها، که زندگانی آنها را رهبری می کنند، برداشت کرده اند.

رسانه های حاکم بر مردمان، میزان خوشی و آسودگی را، در هر مردمی، با درآمد سرانه ی آن مردم می سنجند. به زبانی روشن: خوش زیستن و کامیابی هر کس به دارایی او بستگی دارد. از این روی مردمان، همه ی هوش و توان خود را، برای به دست آوردن دارایی به کار می برند تا بتوانند، در انجمن دارندگان، خوشبخت بشوند.

مردمان، از کودکان تا گورستان، با کژآموزی، در راه زراندوزی، برای خوش زیستن جان می ساینند تا بتوانند، در هنگامی ناشناخته، تن بیاسایند. آزمندان برای زراندوختن به دانایی و بینایی نیازی ندارند. برده پروران، در هر کجا، معبد های زرین را بر نادانی و کوراندیشی پیروان برافراشته اند.

برای نمونه: بیشترین روشنفکران ویژگی های دموکراسی را به درستی نمی دانند، آنها، در دیدگاه خود، تنها ماندهایی را دموکراسی می پندارند. به زبانی ساده آنها حکومتی را آرزو می کنند که مانند دموکراسی باشد. آنها دموکراسی را در سامان کشورهای می پندارند که، در رسانه ها، آن



سامان را دموکراسی خوانده باشند.

این روشنفکران، با اندک بهره‌ای، هر حکومتی را به نام دموکراسی می پذیرند. چون آنان خواهان دموکراسی نیستند و آنکه به کردار، حکومتی را می خواهند که در پوسته‌ای، به رنگ دموکراسی، بگنجد.

(اشاره: در جستارهای من، (کلمه‌ی) حکومت به مفهوم حکمرانی بر مردمانی محکوم است و (واژه‌ی) سامان برای ایجاد هماهنگی در پیوند سازمانهای کشور به کار می رود.)

نمونه‌ای دیگر: این خوشباوران، هیچگاه با مفهوم ارجمندی و بزرگی برخوردارند. زیرا همیشه حکمرانان، کسانی را، برای آنها، ارجمند و بزرگ کرده‌اند. این مردمان تنها نام‌هایی را یاد گرفته‌اند که دیگران آنها را به بزرگی و ارجمندی ستوده‌اند.

آنها نمی دانند که دانایی و بینایی در کردار خردمندان آشکار می شوند، با آویزان ساختن مدال، به سینه‌ی یک کوراندیش، او به دانایی و بینایی نمی رسد. به هر روی این کژپندان نمی خواهند، به درستی، بزرگ و ارجمند باشند و آنکه آرزو دارند که دیگران آنها را بزرگ و ارجمند بیندارند.

جها نداران، ویژگی‌های آموزش، بخش‌های دانش، هسته‌های دانستن و نیازهای مردمان را، در ماندهایی، آشکار کرده‌اند. آنها برای هر ارزش یا پدیده‌ی اجتماعی نمونه‌ای را در آگاهبود مردم گنجانده‌اند. این است که مردم با همان نمونه‌ها دلخوش هستند و با مفهوم آن پدیده‌ها آشنایی ندارند.

کسانی که دانستنی‌ها را در ماندهایی آموخته‌اند، از کاوش و کوشش، در راه خودآگاهی، پرهیز می کنند. آنها آزادی را در نمونه‌ی کشورهای می پندارند، که در آن کشورها، نماینده‌ی زورمندان، با آرای مردم، به حکومت رسیده باشد. (نه این که مردمان نماینده‌ی خود را برای فرمانروایی برگزیده باشند)

برای روشن شدن این کژپنداری، به نمونه‌ای از داستانهای شاهنامه، اشاره می کنم.

جمشید که تندرستی، هنر، دانش و آسایش را برای همگان فراهم ساخت، از سوی مردم برگزیده نشده بود، او مردم را بیشتر از خدا دوست داشت، او خودآگاه و گستاخ هم بود، پس از دیدگاه روشنفکران، او یک دیکتاتور بوده است.

از این که جمشید بندگی‌ی خدا را نپذیرفت، مردم هم به خواست خدا، به ضحاک روی آوردند، ۹۸ درس از آن مردم، ولایت ضحاک را انتخاب کردند. پس حکومت ضحاک، از دیدگاه همین روشنفکران، دموکراسی است. البته در این دیدگاه، فریدون هم که، به کمک کاوه، حکومت ضحاک را سرنگون کرده است، او یک کودتاچی است.



نگارش: مردو آناهید

می ماه 2011

4/8

پس تا فریدون کشور را، به مانند دستوره‌های پیش‌نوشته‌ی جهانی، سامان ندهد، سازمان‌های جهانی هم او و ایران را هموندِ جهان نمی‌شمارند. ولی همین سازمانها از والیان دینی، که شمشیرِ ایمان را، برای مبارزه با فریدونِ ضحاک ستیز، تیز می‌کنند پشتیبانی خواهند کرد.

درست است که بیشترین کسان، این برابر انگاشتن را، در پیوند با جمشید و ضحاک و فریدون، شوخی می‌پندارند. ولی همین کسان به راستی، نمایش‌های بیعت‌گیری را، که زورمندان در کشورهای پسمانده برگزار می‌کنند، دموکراسی می‌نامند. آنها از رضا شاه هم با پسوند " قلدور " و دیکتاتور نام می‌برند.

جهانداران از این کژپنداری، که در بینش مردم فرو نشسته است، سود می‌برند و کژآموخته‌ای را برای مردم، به نام رهبر، بزک و باد می‌کنند تا او زیبا و بزرگ جلوه کند و مردم به آن کژآموخته ایمان بیاورند. روشن است که جهانداران، آزادی و آزادیخواهی را، در ماندهایی، نسبت به عقیده‌ی مردمان، رنگ می‌کنند.

آنها برای مسلمانان، که دشمنِ آزادی هستند، رهبر را پیکرِ جهادگری اسلام شناس می‌نگارند، برای بودایی‌ها، که در گدایی سرافراز هستند، دالالاما را پیشنهاد می‌کنند ( از شوربختی او هم میلیونر شده است) بر همین روش، گاندی را با لنگِ پشتِ چرخ ریسندگی می‌نشانند تا دموکراسی از انگلستان به هندوستان وارد شود. خمینی را هم، زیر درخت سیب می‌نشانند، تا او کشتارگاهِ اسلامی را پی ریزی کند.

حکومت‌های اسلامی یا حکمرانان مسلمان به درستی در راهی گام می‌گذارند که ستمگرانِ انگلیس خواهانِ آن هستند. انگلیس به کردار، بیشتر از عربها و ترکانِ عثمانی، اسلام را در جهان گسترده و پشتیبانی کرده است.

زمانی که مردمان ارزش‌های فرهنگی را تنها با نشانه‌ای بشناسند، آنها خود را از دانستن و شناختن بی‌نیاز می‌پندارند. بدین روند، سازمانهای جهانی می‌توانند به یک خودباخته، که به کردار انسان ستیز است، جایزه‌ی نوبل ببخشند و، در اندک زمانی، از او قهرمانی برای کژپنداران بسازند.

مردمی که نشانه‌ای را به آرجمندی ستایش می‌کنند، آنها سرفرازی و ارجمندی را نمی‌شناسند. آنها یک ناجوانمرد را، که نشانِ جوانمردی داشته باشد، جوانمرد می‌پندارند. از این روی آنها خودفروشی و میهن ستیزی را، که در کردارِ فرومایگان، بروز می‌کنند، با نشانه‌ای، که به آنها آویزان شده است، هم ارز می‌دانند.



نگارش: مردو آناهد

می ماه 2011

5/8

در این کژآموزی، کردار خودفروختگانِ نوبل نشان، اندازه‌ای برای سنجشِ همزیستی و حقوق بشر می شود. از برآیندِ این گونه مردم‌فریبی، در نگرش مردم، ارزش‌های فرهنگی، واژگون نگاشته می شوند. مردمی، که به کژی پرورده شده‌اند، میهن پروری را رزمجویی، میهن ستیزی را رزم‌پرهیزی می پندارند.

اگر در لابلای نوشته ها، به نانوشته های سرگذشت مصر بیندیشیم، شاید به شیرهی این نوشتار پی ببریم.

سرگذشت مصر، سراسر با زورِ خدایان بیدادگر و با خونِ بردگان رنجبر نگاشته شده است. اکنون، نشانه‌های خدایانِ ستمکار، گردشگاهِ توریست-های شگفت زده شده‌اند. مردمان این سرزمین، تا پیش از آن که به بردگیِ الله درآیند، زمانی برای سردارانِ یونان(سلوکی‌ها)، زمانی برای سزارهای روم، شاید، اندک زمانی هم برای پادشاهان ایران، بردگی کرده‌اند.

این مردم، در ۲۵۰ سال گذشته، افزون بر بندگیِ الله، بارِ سرورانِ انگلستان را با خود کشیده‌اند. انگلستان در سرزمین "عجیب"، افزون بر بهر برداری از کشور و بهره کشی از مردم، به ابزاری ساده و ارزان، به نام اسلام، دست می یابند. از آن پس حکومتِ انگلیس این ابزار را، برای دست یافتن بر سرزمین‌های بسیاری به کار می برد. انگلیس به کمک گماشتگانِ مصری به سرزمین-های آفریقا دست اندازی می کند. مسلمانان آفریکایی، سیاه پوستان آزاد را، برای فروش به سودگران انگلیس، شکار می کند. انگلیس سیاهان را به آمریکا می برد، آنها را ناجوانمردانه، به بردگی می گمارد.

انگلیس، با جهاد اسلامی، ترکان عثمانی را از فلسطین بیرون می راند و زنجیری بر زنجیرهای بردگیِ آن مردمان می افزاید. انگلستان پایگاهی برای مسلمان سازی، به نام دانشگاه، در مصر ایجاد می کند. در این پایگاه جهادگرانی بسان اخوان المسلمین، فداییان اسلام، یا حکمرانانی انسان ستیز برای آدمکشی و سرکوب آزادگان پرورده می شوند. از ایران ستیزانی که، در مکتب انگلیسی، پرورش یافته‌اند، می تواند جمال الدین افغانی (اسدآبادی) را نام برد.

اشاره‌ای کوتاه به مصرِ امروز: سرانجام، عبدالناصر، که او مسلمانی سوسیالیست بود، به درگاه شوروی سر فرود می آورد و از دستورهای انگلستان سر پیچی می کند. انگلستان، از نافرمانیِ ناصر، آشفته نمی شود. زیرا او برنامه-های آینده را، همیشه بر روندِ موجود، می آزماید.

انگلیس به درستی آموخته است که چگونه سوی جنبش‌های سوسیالیستی را، به مرداب های مذهبی، برگرداند. از این روی انگلستان، در آن زمان، بیشتر از عبدالناصر به کارکردِ شوروی نیازمند بود تا او بتواند کشوری را، که او ترک می کند، به دست مفتی های مصر بسپارد.



نگارش: مردو آناهید

می‌ماه 2011

6/8

حکومت انگلیس، دگرسو با بینش آمریکایی، از گسترش سخنانِ کمونیستی نمی‌ترسد. انگلیس دانسته، در سالهای جنگ سرد، آمریکا را با شوروی درگیر می‌داشته است تا، از مبارزه‌ی آنها، به سود خود بهره‌برداری کند.

از دست دادنِ مصر برای انگلیس چندان دشوار نبود. یکی این که افکارِ مفتی‌های مصر، خواه ناخواه، از خواسته‌های انگلیس دورتر نبودند، دیگر این که رزمندگانِ جنبش همه‌مسلمان بودند، آنها سخنانِ بیهوده‌ی آخوندها را به نرخ روز مردم پسند می‌کردند. افزون بر این، آنها خشم و بی‌زاریِ مردمان را به سوی امپریالیسم، یعنی به سوی آمریکا، بر می‌گردانند. با این وجود انگلیس نمی‌خواست پای شوروی در این کشورها سفت بشود.

در این میان، برخی از کشورهای عرب، به ویژه مصر، خود را، با جنگ افزارهای شوروی، برای جهاد با یهودیان (اسرائیل) آماده کرده بودند. گرچه عربها هیچگاه، برای میهن، جانبازی نکرده‌اند. ولی در آن زمان با داشتنِ جنگ افزارهای پُر زور، برای کشتار و غارت، وسوسه می‌شدند.

از این روی اسرائیل، به کمک آمریکا و راهنمایی انگلستان، شش روزه، جنگ افزارهای عربها و پایگاه‌های آنها را درهم می‌شکند. جهادگران، پس از شش روز، جنگ را می‌بازند.

افزون بر این که، در این جنگ، عربها نتوانستند به غنیمت دست یابند، آنها، از جلوی سربازان اسرائیل، پا برهنه گریختند و سر زمین‌های خود را به دشمن واگذار کردند. این شکست، ناتوانی عربها، به ویژه نابخردی‌ی عبدالناصر را بر جهانیان آشکار ساخت. با این وجود عبدالناصر تا به امروز، برای مصری-ها، قهرمانِ رهایی‌بخش، شمرده می‌شود.

انور سادات در اندک زمانی، پس از مرگِ ناصر، بازیگرِ تأثیرِ خاورمیانه می‌شود. جهانداران به هنرنماییِ انور سادات آفرین می‌گویند، او را زرافشان می‌کنند، با او پیمان دوستی می‌بندند، سرزمین‌های آباد شده را از اسرائیل می‌خرند به سادات پیش کش می‌کنند، دروازه‌های مصر را برای توریست‌های خرپول می‌گشایند، انور سادات را به نشان درخشنده‌ی نوبل مفت‌خر می‌کنند. کشورهای سرمایه‌دار، بازسازیِ مصر و ایجادِ کار برای مردم را در برنامه‌های خود می‌گنجانند. جهاندارانِ زبردست، پشتیبانی از حکومت انور سادات را، برای نمایشنامه‌ی صلح در خاورمیانه، به کشورهای زبردست دستور می‌دهند. آنان کوتاه ساختنِ دست شوروی را از مصر و آزاد ساختنِ دست مفتی‌ها، آخوان المسلمین، را در چرخش حکومت، به نامِ دموکراسی، به نمایش می‌گذارند.

برادران مسلمان، انور سادات را، می‌کشند، چون او گامی فراتر از خواسته‌های مفتی‌ها نهاده بود. مبارک که همراه سادات، سر بر آستان زورمندان داشت، برنامه‌های سادات را دنبال می‌کند. او، به کردار، با زور و زرِ بسیار، از مفتی‌های مصر پروانه‌ی حکومت می‌گیرد.



او تنها برخی از آدمکشانِ اخوان المسلمین را به محاکمه می کشد. ولی مبارک هیچگاه زهره‌ی آن را نداشته است که به سازمان تروریستی آنها پرخاش کند.

مسلمانان هر گاهی برخی از نامسلمانان مصری را، خودسرانه، کیفر می دهند، گاهی هم کشیش‌ها و کلیساهای قبطی‌ها را در آتش می سوزانند. از آنجا که، این خشونت‌ها، سیمای مسلمانان را برای جهانیان زشت تر می سازد، رسانه‌ها از گزارش این گونه زشتکاری پرهیز می کنند.

مبارک در سرانجام کار، پس از یک آدم سوزی در کلیسا، کوشش می کند، که این جنایت را به بن لادن بچسپانند. از سویی هم او با قبطی‌های ستم‌دیده همدردی می کند و کشندگان آنها را به باد سرزنش می گیرد. با این روش مبارک، با دو چهره پوش، سیمای خود را پنهان می دارد. ماسکی که او را مومن به شریعت اسلام و ماسکی که او را خواهانِ حقوق بشر نشان می دهند. این دو چهره پوش با هم سازگار نبوده‌اند.

حکومت مبارک سرنگون می شود. اینک جهادگرانِ پیشین، یعنی پیروانِ اخوان المسلمین، آزادیخواهان دموکرات نامیده می شوند. افزون بر این آنها برای گسترش و نهادینه ساختن اسلام در جهان، از سوی سرشناسی نوبل نشان، به شایستگی ستوده می شوند. آنها، از این پس، نگهبانِ صلح در خاورمیانه نام خواهند گرفت.

جهانداران هم، پیشاپیش، البرادعی، از هواخواهانِ اخوان المسلمین، را با جایزه ی نوبل، خوشگل کرده اند. آنها کسی را نشانه دار ساخته‌اند که، کژروی و زشتکاری‌ی او بر جهانیان، پوشیده نمانده است.

جهانداران، که اینک، به راستی، مبارک را دیکتاتور و ستمکار می خوانند، آنها همه ساله او را با سدها میلیون دلار پشتیبانی کرده‌اند. آنها پیوسته مبارک را، در نمونه‌ای صلح جو، به سرکردگان عرب یادآور شده‌اند.

جهانداران پیوسته، کردار خشم‌آوران مسلمین را می پوشانده‌اند تا از گرمی‌ی بازار تروریستی کاسته نشود. از سویی دیگر، آنها مردمان را از جهادگران می ترسانده‌اند که بتوانند، با پول مردم، از حکومت مبارک پشتیبانی کنند.

شگفتی نیست، کژآموختگان ایران، که کشتار دگراندیشان را دیده و شنیده‌اند، هنوز هم شورش‌هیچگران را انقلاب می نامند. این روشنفکران، به ویژگی‌های جنبش مردم، اندیشه نمی کنند. آنها کژروی‌های مردمان مصر و تونس را انقلاب می پندارند. آنها هیچگاه از خود نمی پرسند: چگونه یک مسلمان باایمان، که خود را از یک آخوند هم نادانتر می داند، می تواند آزادیخواه



8/8

می ماه 2011

نگارش: مردو آناهید

بشود.

مردو آناهید

[MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: